

شما کلمه‌ی «منفعل» را در کنار «هنر برای هنر» گذاشته‌اید که این از نظر من اصلا درست نیست. وقتی کسی فیلمی می‌سازد، پس آدم منفعلی نمی‌تواند باشد؛ فیلم ساخته ولی فیلمی ساخته که برای عام نیست. یعنی هنر برای هنر است و این هم یک نوعش است. خیلی‌ها نقاشی می‌کنند که یا هنر برای عام است و یا هنر برای هنر است. اگر کسی دوست دارد نوعی از فیلم را بسازد که اسمش را من یا شما هنر برای هنر می‌گذاریم، حتماً آدم منفعلی نیست، چون «ساخته» است. فقط صاحب سلیقه‌ای متفاوت با سلیقه‌ی شما یا با سلیقه‌ی من است، در نتیجه به نظر من کلمه‌ی منفعل در اینجا اصلا درست نیست.

من سینمای اجتماعی را خیلی دوست دارم که در ایران خیلی ساخته شده‌است. موضوعات سیاسی را هم اگر اثر درستی از آب درآمده باشد دوست دارم. «جدایی نادر از سیمین» را دوست دارم و به نظر من «ژدها» وارد می‌شود؛ یکی از شاهکارهای سینمای ایران است؛ نه به این خاطر که پسر من آن را ساخته بلکه به این دلیل که فیلم فوق العاده‌ای است، و یا «شهر زیبا» که به نظر من از همه‌ی فیلم‌های اصغر فرهادی بهتر است و من آن را بسیار دوست دارم. «گوزنها»، «غزل» و «سرب» فیلم‌های شاهکار مسعود کیمیایی هستند. در مورد بهرام بیضایی، من تاثیرهای او را به سینمایش ترجیح می‌دهم و ترجیح می‌دهم نماینده‌هایش را بخوانم تا اینکه آثار سینمایی اش را ببینم هر چند که از آثار او «رگبار»، «مسافران» و همچنین فیلم کوتاهش به نام «سفر» را بسیار دوست دارم. از آثار جوان‌های امروز باید بگویم که «ابد» و یک روز» از سعید روستایی، «ایستاده در غبار» از محمدحسین مهدویان، «شبی که ماه کامل شد» از نرگس آبیاری، «پذیرایی ساده» از مانی حقیقی، «دو زن» از تهمینه میلانی، «جهان با من برقص» از سروش صحت، «اسرافیل» و «ناهدید» از آیدا پناهنده و تمام فیلم‌های رضا میر کریمی و رخشسان بنی‌اعتماد را دوست

جلب کرد؟

برای دنبال کردن سینمای دنیا متأسفانه باید به خارج از ایران برویم و باعث تأسف است که ما فیلم‌های روز را نمی‌توانیم در سینماها ببینیم، این دیگر تقدیر ما بوده و کاری نمی‌شود کرد. آخرین فیلمی که بسیار روی من تاثیر گذاشت و خیلی آن را دوست داشتم فیلمی به نام «رنج و شکوه» اثر آلمودوار بود که فکر می‌کنم دو، سه سال قبل آن را در پاریس دیدم که فیلم فوق العاده‌ای بود. معمولاً من برای هیچ فیلمی دو بار به سینما نمی‌روم ولی برای این فیلم این اتفاق افتاد و خیلی آن را دوست داشتم. از فیلم‌های ایرانی هم این اواخر فیلم «آتابای» اثر نیکو کریمی را دیدم، آن را دوست داشتم و فیلم خیلی خوبی بود. در سینمای دنیا هم آلمودوار، گدار، وودی آلن، کیشلوسکی و لارس فون ترییر را دوست دارم و البته ویسکونتی هم که جای خود دارد. از قدیمی‌ترها هم جان فورد را خیلی دوست دارم و جایگاه اینگمار برگمان هم برایم ویژه است. در واقع خیلی‌ها را دوست دارم و همیشه دنبال کرده‌ام و تا آنجا که توانسته‌ام فیلم دیده‌ام و وقتی که به سفر می‌روم اگر هر روز دو فیلم ببینم، حتماً یک فیلم را خواهم دید. بنابراین سینما را تا آنجا که بتوانم دنبال می‌کنم.

شما همیشه کنش مند و صاحب عقیده بودید و در موضوعات اجتماعی سیاسی اهل نظر؛ اما فیلمسازان فعلی ما کمی منفعل و بی‌شتر هنر را برای هنر می‌دانند. در روزگار شما اما نسلی مثل ناصر تقوایی، بهرام بیضایی، مسعود کیمیایی و... مانده است. خودتان چقدر کنش مندی را در حوزه سینما مطلوب می‌بینید؛ این چیزی بوده که از مانی حقیقی هم بخواهید که عقیده‌اش در موضوعات مختلف را در سینما و محافل مطرح کند؟



«جدایی نادر از سیمین» را دوست دارم و به نظر من «ژدها» وارد می‌شود» یکی از شاهکارهای سینمای ایران است؛ نه به این خاطر که پسر من آن را ساخته بلکه به این دلیل که فیلم فوق العاده‌ای است

که متوجه شدم آن آقا کارگردان همان فیلم است. من در آن فستیوال یک کتابچه‌ی قرمز و یک قلم زیبا داشتم و از همه امضا می‌گرفتم. از آرتیست‌های زیادی امضا گرفتم و چون از فیلم هم خیلی خوشم آمده بود بدون اینکه بدانم او کیست رفتم تا از کارگردان هم امضا بگیرم. کارگردان این فیلم آن موقع هنوز معروف نبود و فکر می‌کنم که فیلم اول یا دومش بود. عکاس فستیوال هم از ما عکس گرفت و آدرس هتل ما را گرفت و فردا عکس را برایم فرستاد. این ماجرا گذشت و من آن صحنه را فراموش کردم. در زمان انقلاب که شاید بیست، سی سال از آن ماجرای فستیوال گذشته بود، یک روز صبح مجله‌ی فیلم را خریدم و هنگام توری دیدم عکس مردی که در مجله فیلم است شبیه همان مردی است که من از او امضا گرفته‌ام. من تا دیدم که این چهره در مجله فیلم آشناست، به سراغ جعبه‌ی عکس‌های قدیمی‌ام رفتم و همان عکس را پیدا کردم و در کنار مجله گذاشتم و دیدم که شبیه هم هستند. این شخص تارکوفسکی بود. وقتی فهمیدم که تارکوفسکی را دیده‌ام، از او امضا گرفتم و با او عکس دارم خیلی حال خوشی به من دست داد. شب مهمان داشتم و یکی از مهمان‌های من بابک احمدی بود. به او گفتم: می‌دانی که من با تارکوفسکی عکس دارم؟ او هم با ناباوری نگاهم کرد! گفتم من زمانی که نوجوان بودم با تارکوفسکی عکس گرفته‌ام. عکس را آوردم و بلوا به پا شد که تو چطور تا به حال متوجه نشدی که با این آدم مهم و بزرگ دیدار کرده‌ای و با او عکس گرفته‌ای! آن زمان هنوز مهم نشده بود و با همان فیلمی مهم شد که ما آن شب در فستیوال دیدیم. فکر می‌کنم فیلم «کودکی ایوان» بود و فکر می‌کنم که جایزه هم گرفت. این هم یکی از ماجراهای عجیب زندگی من است که هنوز هم از به یاد آوردن آن لذت می‌برم.

*** برای ما سبب افتخار است که زنی هنرمند مثل شما، غول‌های سینمای فرانسه را از نزدیک دیده است. از ملاقات با تروفو و گدار گفتید؛ چقدر در آن دوران و سوسه حضور در سینما، فیلمسازی یا حتی بازیگری را داشتید و اصلاً آیا و سوسه‌ای بوده‌است؟**

به هر حال من یک دختر جوانی بودم و مثل هر دختر جوان دیگری دوست داشتم که آرتیست و معروف شوم و این خیلی طبیعی است ولی این اتفاق نیفتاد؛ شاید از نظر من قضا و قدری، قرار بوده که نیفتد.

در حال حاضر چقدر سینمای جهان را دنبال می‌کنید؟ علاقه‌مندی‌تان به کدام فرم و گونه از سینماست و کدام فیلمساز، فیلمساز محبوب شماست؟ این اواخر چه دیدید که نظر‌تان را

